

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۵۴

۸۹/۵/۱۸

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب چهار سوره  
مؤلف ملا علی قاری



جمهوری اسلامی ایران  
شماره ثبت کتاب



۷۹/۵/۱۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: جواب سؤالات

مؤلف: علامه ضلع منزوی

مترجم:

شماره قفسه: ۱۵۴۳۴

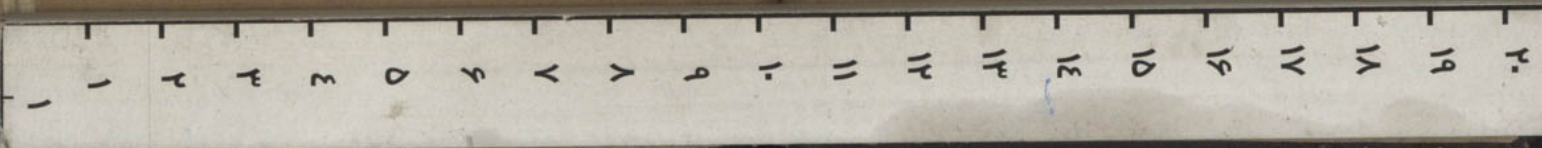


جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۹۷۵

۱۳۴۴  
۱۱



رسالة تامليل

۳۳۹۰



۱۵۴۳۲  
۹۰۹۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم **وپیستین**  
 ۶ ضمه و پشت کترین بر لوح عرض بخار و کینه را تو  
 مطالعه حاشیه علی که عالم حضرت محمدی نوشته اند  
 استماعا انکه شفقت نموده در تحت مسائل موجوده  
 ذیل شرح فارسی که فهم گسترین دریا بطلمی نمایند که حقیقت  
 شناسان نیز نبره **پیدا اول** کنه جمعی که در میرا که خدام  
 تجسس با جمیع راجا نیز میدانند و جمعی نیز میسازند که خبا  
 نمیدانند عقیل حق را تو صبح نمایند **الشفق بالله وحده**  
**تبارک و تعالی** بدان ای برادر ایکن **تعالی** که تو ضمه این  
 بمقدمه مسئله می شود **مقدمه** در بیان تجسس با جمیع که

متن خارج فیه است لفظ تجسس و الفاعلی که مناسبت  
 در استعمال بر دو معنی اند **معنی اول** تجسس کردن قادر است  
 مراد مقدرین متنسنا فیین را دون دیگری و بیان آن  
 است که هرگاه در نظر شخصی دو چیز باشد که هر کدام را  
 تواند کرد و آن دو را هیچ نتواند کرد پس کردن او یکی  
 دون دیگری و اگر تجسس **آن** بر دیگری میگویند و آنگاه  
 نیز میگویند و اراده نیز میگویند و کرده شدن را تجسس  
 و بر حجاب نیز میگویند و گنجاننده را جمیع یک جمع  
 مشدده میگویند و مخسار نیز میگویند و داعی میگویند  
 و کرده شده را راجح میگویند و متوج نیز میگویند و فرج  
 بفتح جیم مشدده نیز میگویند و کرده با مرتج میگویند  
 باین معنی است که هر یک از مقدرین متنسنا فیین

اشتقاق

راج بر دیگری باشد خواه مجتبه واحده و خواه مجتبه  
 بواسطه آنکه احوالی متشابهین در وجود محال است  
**معنی تانی** ترجیح تقاضا کردن چیزیست نزد قادر  
 که از جمله مقدمه وین متشابهین فلان چیز بکنند منافی  
 از او این تقاضا کردن را خستیا میگویند و اراده نیز  
 نمیکنند و تقاضا کننده را مرجع بگویند چه شده  
 میگویند و تقاضا کرده شده را راج میگویند و منافی از  
 مرجع میگویند و بر این قبیل است سایر الفاظ و  
 باین معنی ممکن است که هر یک از مقدمه وین متشابهین  
 راج بر دیگری باشد مجتبهین و مجتبهین چنانچه در  
 قوله است بِسْأَلِكَ مِنَ الْمَخْرُومِ فَلَيْسَ فِيهِمَا أَكْرَهٌ  
وَمَسَاعِلُ لِلتَّائِبِ وَفِيهِمَا أَكْرَهُنَّ فَفَعِلَ بِسْأَلِ

در این باب  
 در تقاضا

درین دو وجهیست اول راج مجتبه و دوم مسأله  
 درین دو وجهیست اول راج مجتبه و دوم مسأله  
**چون این است** بد آنکه در لفظ ترجیح  
 بمعنی اول استعمال شده و مرجع بمعنی تانی و الا  
 قابل نزاع نخواهد بود چه اگر هر دو بمعنی اول باشند یا هر  
 بمعنی تانی باشند امتداد ترجیح بلا مرجع  
 بدیهیات اولیات میشود بواسطه آنکه استماع  
 فعل بلا فاعل معلوم بطلان است که بجهت رسیدن  
 و اگر ترجیح بمعنی تانی و مرجع اول باشد خواه  
 بلا مرجع از بدیهیات اولیات میشود و خواه از تقاضا  
 داعی ضعیف یا غیر ضعیف چیزی را میگویند آنچه  
 یعنی بی کردن قادر آنچه را معلوم هم گشت و آنچه

بواسطه آنکه در این  
 درین متشابهین  
 با وجود آنکه در این  
 تا آنکه در این  
 معلوم هم گشت

نقل از سوره بقره که **فیت** **سند** به این ای  
 برادر ایک الله تعالی که مبادی مقدورین **متن**  
 در انسان بسیار است مثل شهوت و غضب و  
 مانند آنها در افعال فحیه و مثل عفت و خصل و مانند  
 آنها در افعال حسنه و همچنین ام آنها داعی نیستند  
 بالذات بلکه بواسطه علم نافع حاصل **ایستاد**  
 پس داعی بالذات بسوی فعل و ترک نیست الا علم  
 نافع در فعل و علم نافع در ترک و هر گاه داعی بسوی فعل  
 و داعی بسوی ترک در شخصی متحقق باشند **شک**  
 از فعل و ترک را حجت بر دیگری بوجهی در جو  
 بوجهی دیگر و این از قسم خالی نیست **قسم اول**  
 آنکه داعین متساوین باشند در قوت و ضعف

ع

یعنی نفع معلوم در فعل اگر نباشد بهتفا و قادر از  
 نفع معلوم در ترک و بالعکس **قسم ششم** آنکه داعی ترک  
 اقوی باشد یعنی نفع معلوم در ترک اگر باشد بهتفا و  
 قادر از نفع معلوم در فعل چنانچه در ایه سوره بقره کند  
 عکس قسم نهمی و قسم اول متحقق نیست و اگر  
 آن در پی مقام مناسبت و در حاشیه علی مذکور است  
 و در تحقق **قسم ششم** و **قسم نالت** شک نیست و  
 هر که ام از فعل و ترک درین دو قسم ممکن الصدور است  
 و در هیچ بلا مجبور لازم نمی آید و آن معنی که در مقدمه  
 آمده که نتشاید بخاطر کسی در نی مقام اعتراض است  
 پس مکتوبیم **اگر کوی** شخصی که بداند یقینا که ترک  
 مثلا بهتر است از فعل هرگز فعل نمیکند بواسطه

انکه شریک است در محال بودن با ترجمه بلاغ  
 بمعنی که در مقدمه گذشت و ما این را ترجمه بلاغ  
 میگوئیم و ترجمه بمعنی اولت لیکن مراد مشتق است  
 از ترجمه بمعنی ثالثی که متعرض آن نشدند و آن  
 قدر مشترک است میان بهتر چیزی از چیزی و آن  
 بهتری چیزی از چیزی و ابیات مثل ختمه الله علی قلوبهم  
 و احادیث مثل جک لشیعی و یحیی و یحیی و یحیی اشاره بان  
**کویم** این قول خلاف بدیده است بواسطه آنکه  
 شراب بخور مسلمان عالم باید بفره را منشاء کرده وقت  
 اراده شراب خوردن اعتقاد بطلان مضمون  
 آن باید حاصل نمیشود این معلوم هم گسست  
 و امثال این بسیار است و در تفسیر این  
 آیه

بهتر ترجمه بلاغ مطابقت نیست لیکن این غیر  
 متنای غیره میان علماست و خلاف اصطلاح  
 چنانچه معلوم میشود از کفتمای علماء در بیان مثال  
 طریقین نارب و ریغین جامع و قدحین عطاره  
 و در تقریر مذموب محمود و ملازمی کفایت است بمشایع  
 ترجمه بلاغ و بعد و خوب فعل نسبت بقدر  
 و داعی اقوی و محل مثل این ابیات و احادیث بر غیر  
 تشبیه و محارجه ای عظیم است چنانچه بسم الله  
 که جهدوا لها و استیقنوا انفسهم **و اگر کسی که شراب**  
 خورد محال است که شراب خوردن را ترجیح  
 نداده باشد بر ترک آن **کویم** مراد از ترجیح معنی اولت

بیان مخم



از دو معنی که در مقدمه گذشت یا معنی ثانی است  
یا اعتقاد بهتری اگر معنی اول است این قول حقیقت  
لیکن نفع ندارد و شعا در این مقام و ضرری بگفته  
مانمی رساند و اگر معنی ثانی است این قول خلاف  
بدیهه است بواسطه آنکه آن کس نفس اولی نیست  
و اگر اعتقاد بهتری است این قول نیز خلاف بدیهه  
چنانچه گذشت در عالم باینه بفره **که کوی** مبدی اثر است  
جو درون غیر مبدی اثر است **که کوی** مبدی افعال است  
و بتغایر تغایر حقیقی پس این قول نیز بدیهه است  
بواسطه آنکه هم کس داند که یک انسان دو انسان  
نیست و شراب خوردن و ترک کردن یک نفس

خلافه

در

در دو وقت از روی اختیار و مع هذا این  
قول مانع نیست در این مقام بواسطه آنکه شراب همیشه  
در شراب خوردن نیست پس باز مفیده نمود  
و اگر مراد مبدی سبب و فاعل است چنانچه بیان  
کردیم در اول مسأله بتغایر تغایر اعتباری  
این قول حق است لیکن ضرری بگفته مانمیرساند  
نفع مبرسند **و اگر کوی** کسی که اراده نماید شراب خوردن  
مغلوب شهوت میشود و در اوقات مختار نیست گوئیم  
این قول خلاف بدیهه است بواسطه آنکه بیان کردیم  
که شهوت همانند ان داعی بالذات نیستند لکن  
تکلیف باقی است **چون** **و استجد** آنکه اگر کسی  
ترسج بلامع نماید خلاف اجماع علمای امامیه

اعتباری

بواسطه آنکه سید الاجل للرفیعی طاب ثراه  
 در جواب مسائل طرابلسیات ثالثه تجویز آن نموده  
 و عسلاهی علی رحمہ اللہ تعالیٰ در تہذیب اصول بر طبق  
 آن فرستد و محقق طوسی قدس سرہ العزیز در  
 تجرید در جواب شہرہ کتفای تجویز آن نماید نیز خلاف  
 آنچه ذکر کرده چه محقق طوسی در بعضی مواضع حکم باقی  
 آن کرده و ما در جواب سوال ثالث حکم امثال  
 این مقامات بیان خواهیم کرد بنده را در حاشیہ  
 عدہ و غیر آن عبارتی نیست کہ دلالت بر تجویز  
 تجسس بلا مجاز کند بکہ ہر جا کہ کسی نیامی کلام  
 خود بر تجویز آن نموده بنده از اسماحل نامی دانستہ  
 و گفتگوی جمعی کہ نسبت تجویز بنده داده اند

گفتم و اگر تجویز آن

لی

میند  
 میندنی بر عدم الثقات بجزایات حاشیہ عدہ  
 خواہ بود **دیگر آنکہ** مذکور شد کہ خدام قایلند تخلف  
 معلول از علتہ تامہ توجیہ نموده حقیقت از انوار ضعیف نمایند  
**الثقہ باللہ** و حدیث **جل قدر** بدان امی برادر و وفق اللہ تعالیٰ  
 کہ توضیح این بدو مقدمہ و یکت مسأله میشود **و مقدمہ**  
**اول** در بیان معنی تخلف معلول از علتہ تامہ نشی یعنی  
 موقوف علیہ آن شیء است خواہ فاعل از خواہ شرط  
 و خواہ غیر آنها و علتہ تامہ نشی یعنی مجموعی علیہای آن  
 نشی است و تخلف معلول از علتہ تامہ است کہ علتہ  
 تامہ نشی باشد و آن نشی باشد **مقدمہ ثانیہ**  
 در بیان حسن قبح عقلمن و تکلیف بعضی افعال  
 و ترک از اعتقاد است استحقاق نوازش است

دخواہ فاعل علیہ

و بعضی دیگر باعث استحقاق سزایش و این معلوم است  
هم طفل را که بجد تمیز رسیده باشد و الله تعالی بندگان  
خود را مکلف ساخته بعضی افعال و بعضی ترک  
و بر اطاعت ثواب داده با نوارش و بر عصیان  
عذاب فرار داده با سزایش پس میسباید که هر  
قادر باشد بر مکلف و ترک آن بچینی که مصحح استحقاق  
نوارش و ثواب و استحقاق سزایش و عذاب باشد  
**مسئله** به ان ای برادر و فک الله تعالی که قدرت  
نخفی بر فعل و ترک بچینی که مستحق نوارش و عذاب  
چنان ثواب بر آن و سستی سزایش بر دیگر  
یا عذاب بر آن باشد ممکن است الا بانکه  
تخلف معلول از علت تامه شده باشد بدلیل آنکه

اگر مکلف مستحج علت تامه فعل و علت تامه ترک نباشد  
تکلیف او پیش و تکلیف نیز مقدم خواهد بود  
اگر مستحج این دو علت تامه باشد پس اگر فعل کند  
جانب ترک از علت تامه خود تخلف کرده خواهد بود  
و اگر ترک کند جانب فعل از علت تامه خود تخلف کرده  
خواهد بود و این کلام خوب ظاهر میشود اگر جاری  
انرا در اول افعال احتیاریه که از عبادت میزند  
خواه ان اول اراده نام کنی و خواه نام دیگر بده  
از ان در ثانی افعال احتیاریه او و همچنین تا آخر  
افعال احتیاریه او چرا که افعال احتیاریه او  
غیر تنسیبی نیست در جانب چنانچه غیر متساوی  
نیست در جانب دیگر شاید بخاطر درنمیقام کسر

اعتراضات رسد پس میگویم **اگر کسی بعنوان**  
 منسج که قبول نداردیم که تکلیف درین صورت  
 قبیح و بغیر مقدور است بنا برینکه وجوب  
 فعل نسبت داعی و قدرت بنده پس منافی  
 قدرت نیست بلکه موکده است **گویم** بنا بر استماع  
 و مجبور بر اختیارم تخلف معلول از علت تا به بندهکان و مجبورند بر اختیار  
 منافی قدرت چرا که قدرت توانانیت بمعنی  
 که همه اهل لغت و اطفال می فهمند پس کلام شامل  
 بر شاقص باشد **و** **ما مضایقه** نمیکنیم در نام کرده  
 قدرت میگویم لازم می آید گرفتند شما که استحقاق  
 سزایش و عذاب باطل شود و همچنین استحقاق نواب  
 و نواب چه در خدمت حضرت امیر المومنین  
 که دریا

که در باب بلایه و القدر و الامرین الامرین  
 ارکانت کائنات مذکور است و ما شیخ این حد  
 در کلمات شافعی شرح مکنی مفضلاً ذکر کرده ایم  
**گویم** بعنوان معارضه که اگر تخلف معلول از علت  
 تا به جایز باشد لازم نمی آید ترجیح بلا مرجح  
 و این باطلت بدیهه و اتفاقاً بدلیل آنکه فرض  
 میسکنیم تحقق علی نام شراب خوردن شخصی را  
 مثلاً در دو زمان و فرض کنیم که در زمان  
 اول شراب خورد و در زمان ثانی نخورد پس  
 چیز نیست که اختصاص داده باشد احد الزمان  
 بوجود معلول و دیگر بر تبرک آن پس اختصاص  
 بخودی خود متحقق شده و این ترجیح اختصاصی

بلا مخرج کونیم اختصاص معنی استسبارت  
 و مرکبت از وجودی و عدمی و مستترت  
 از دو چیز اول شراب خوردن در وقت اول  
 بلا مخرج باشد چه فاعل و علم بنفع  
 مثل آنها در وقت اول نیست و ظاهر باشد  
 که ترک در وقت ثانی مخرج بلا مخرج باشد  
 چه فاعل و علم با هم و مثل آنها در وقت ثانی نیست  
 ظاهر میشود که تحقق اختصاص نیز مخرج بلا مخرج  
 نخواهد بود چه معنی مخرج بلا مخرج که بطلان  
 آن بهی و اتفایت تحقق فعل است فی  
 یا ترک فی ترک و ازین ظاهر میشود که مخرج بلا مخرج  
 لازم نمی آید بواسطه آنکه داعین متعارضین در

بلا مخرج کونیم اختصاص معنی استسبارت  
 و مرکبت از وجودی و عدمی و مستترت  
 از دو چیز اول شراب خوردن در وقت اول  
 بلا مخرج باشد چه فاعل و علم بنفع  
 مثل آنها در وقت اول نیست و ظاهر باشد  
 که ترک در وقت ثانی مخرج بلا مخرج باشد  
 چه فاعل و علم با هم و مثل آنها در وقت ثانی نیست  
 ظاهر میشود که تحقق اختصاص نیز مخرج بلا مخرج  
 نخواهد بود چه معنی مخرج بلا مخرج که بطلان  
 آن بهی و اتفایت تحقق فعل است فی  
 یا ترک فی ترک و ازین ظاهر میشود که مخرج بلا مخرج  
 لازم نمی آید بواسطه آنکه داعین متعارضین در

اقتضا در زمانین تحقق آمدگی از آنها  
 علت تمامه فعل است و جز علت تمامه فعل نیست و  
 ظاهر میشود که ترجیح بلا مخرج بر فرض وقوع آن  
 نماند از ترجیح بلا مخرج را و ایضا ظاهر میشود که اگر  
 کسی گوید که چرا در وقت اول شراب خورد  
 و در وقت ثانی ترک کرد گفته او اعتراض بطلان  
 بواسطه آنکه اگر قصد او بیان استحاله اختصاص  
 بواسطه لزوم ترجیح بلا مخرج یا ترجیح بلا مخرج خواهد  
 بیان عدم لزوم که گفتیم کنیم و اگر قصد او  
 وعظ و نصیحت یا تنزیش بر شراب خورد  
 میگویدیم که حق بجانب نیست بدو واقع شده  
 و اگر قصد او طلب بیان علت تمامه مرکبیت

بلا مخرج کونیم اختصاص معنی استسبارت  
 و مرکبت از وجودی و عدمی و مستترت  
 از دو چیز اول شراب خوردن در وقت اول  
 بلا مخرج باشد چه فاعل و علم بنفع  
 مثل آنها در وقت اول نیست و ظاهر باشد  
 که ترک در وقت ثانی مخرج بلا مخرج باشد  
 چه فاعل و علم با هم و مثل آنها در وقت ثانی نیست  
 ظاهر میشود که تحقق اختصاص نیز مخرج بلا مخرج  
 نخواهد بود چه معنی مخرج بلا مخرج که بطلان  
 آن بهی و اتفایت تحقق فعل است فی  
 یا ترک فی ترک و ازین ظاهر میشود که مخرج بلا مخرج  
 لازم نمی آید بواسطه آنکه داعین متعارضین در

شروع در تفصیل میکنیم و بسکوییم علامت شرع است  
فاعل و علم و نفع و امثال آنهاست و علامت آنست  
فعل و علم با هم و امثال آنهاست **چون این دانسته**  
بدانکه این مسئله اولین سر و ورثت که  
در آن مستکبران از غیر ایشان جدا میشوند بزرگ  
الله تعالی بیان این است که طایفه اولی و ثانیه  
اتفاق دارند که گفته ذات الله تعالی معلوم کسی غیر  
خودش نیست پس بجای اثبات ذات الله تعالی  
اثبات صفتی برای او بیاورد که اثبات آن  
مانند اثبات ذات باشد پس طایفه اولی و ثانیه  
این صفت صانع عالم است و طایفه ثانیه  
میکویند این صفت وجوب وجود مال ذات است

حرف اولی

و مراد باینکه عالم تاثیر است در عالم بعنوان  
قدرت بمعنی مصحح عبادت چه اگر قدرت بمعنی  
دیگر باشد مصحح نوازش نخواهد بود چه حاجت عبادت  
چنانچه در بیان مسئله پیشین شد پس اثبات  
قدرت مصحح عبادت اصل عبادت و اگر آنها  
باشد و عالم چون متغیر است محل محو و اثبات  
باشد و مافی و مثبت الله تعالی است بقدرت نمیشد  
تالیقه علم بکل حیر و شر که آن علم نزهت است و علم الکتاب  
و جمیع احادیث باب بعد از کتاب کافی و غیر آن  
ولیات منقوله در آن باب بواسطه اثبات آنست  
قدرت و ابطال قوت یهود و تابعان ایشان  
که نفی قدرت مصحح عبادت از الله تعالی کرده اند

بویک ماستم  
 یعنی ترتیب که زمانی حوادث از حقیقت  
 صدور الله تعالی کرده اند بواسطه قیاس ترتیب  
 مکانی نسبت باو و الله تعالی در روایت آن  
 سوره مائده گفته و قالت الیه و ید الله مع  
 العت ایدینم و لغوا بما قالو و در سوره الرحمن  
 کل یوم هو فی شان چنانچه از کلام این باب  
 در کتاب توحید معلوم میشود و ما در کتاب شافی  
 در شرح باب پیدای تفصیل این را ذکر کرده ایم <sup>منصفیه</sup>  
 انرا کسی که خواهد **دیگر** انکه مذکور میشود که خدا  
 قایلند باینکه هر علم بسزای که در زمین پدید  
 میگفان موقوف بر فکر باشد نمیتواند بود که در  
 زمین دیگری از کفان موقوف بر فکر نباشد

حتی اولیا و اوصیایا و انبیا و رسل  
**التقابل و حده طهر حجه** بدان ای برادر ارشد  
 الله تعالی که توضیح این بس مقدم و یک  
 مسکله میشود **مقدم اول علم** در لغت عرب  
 و اصطلاح فقها و اهل اصول فقہ اعتقاد بصدق  
 فصیحه است باینکه تجویز کذب آن تصور عالم  
 نمیکویند و بقید عدم تجویز ممتاز ظن میشود خواه  
 ظن صحیح و خواه ظن مشتبه بعلم که اگر مطابق  
 واقع باشد انرا تقلید گویند و اگر مطابق  
 واقع نباشد انرا جهل مرکب گویند و چون  
 عدم تجویز مانند تجویز نیست در قبول شدت  
 و ضعف پس تجویز اگر چه قابل شدت و ضعف

تبع

انظر في قوله  
 صوره اولیام

چنانچه ظنی اضعف از ظنی دیگر میباشد  
اما عدم تجویز قابل شدت و ضعف نیست  
پس علمی اضعف از علمی دیگر نمیشاید و بوجه  
دیگر گوئیم بدیهیت که ضعف اعتقادی نسبت  
با اعتقادی دیگر نمیخواند بود مگر تجویز زمین  
نقیض را در اعتقاد ضعیف پس اعتقاد ضعیف  
علم نخواهد بود و الا لازم آید که ما به الاستیزار  
میان علم و ظن بر طرف شود لکن چون طایفه  
مجبورند باینکه ایمان محض علم بصدر  
جمع ما حایبه الرسول است و طوع قلبی از ایمان  
خارجست پس قایلند باینکه ایمان اذنی  
فارق مساوی ایمان حسی است در دعوت

و صحت

و ضعف چنانچه در کافی در کتاب حجت در باب  
صد و یکم مذکور است و ازین ظاهر میشود که اگر  
کسی گوید اعتقاد من با مامت امیر المؤمنین  
ضعیف است نسبت با اعتقاد من بوجوه  
امیر المؤمنین یا دروغ نمیکند یا علم ندارد با مامت  
**و این گفته هم منافی نیست** که با بعضی از علوم معانی  
و همیشه باشد بسبب مساوی پس در نیت ما هو  
نفس یا شبیه که ارجح باشد یا مثل انما حی لکن  
صاحبش منکر علم خود باشد بلکه تو هم کند که علم  
نخبری و آنچه نقیض معلوم خودش باشد بواسطه  
آنکه این تفاوت در امر خارجست نه در نفس علم  
و بواسطه اذنی معارضه همیشه ابراهیم علیه السلام گفته

ان هم

و اورد

و انما



بی و لکن لیطمس قلبی **اگر کوی** اعتقاد بعبادیات  
 مثل اینکه فلان کوه که عایب از ما است لال  
 طلا شده علم است بلکه تجویز نقیض میکنیم  
 اعتقاد بعباد ممتز و تجویز معجز خارق عادت  
 تجویز دوم معنی دارد اول اضطرار بنفس حکم  
 بوقوع چیزی و بعلم وقوع نقیض آن تانی حکم  
 ذاتی که مقابل وجوب ذاتی و استتباع ذاتی است  
 اگر مراد تجویز معنی اول است پس اعتقاد بعباد  
 علم نخواهد بود بگوئی غلطی است که صاحبش بجای  
 علم که اشته و اگر مراد معنی تانی است ضرری بکفایت  
 نمیرسد و چون آدمی نماره بسواست مکروه  
 گاه باشد که بتوهم ظن رایا هوای نفس رایا تصور

کوتاه

می

معنی شعری را بجای علم گذارد و احکام علم  
 بران جاری سازد و مبنایات کلمات گوید  
 که از اسرار مصونه و خفیات مصنوعه است و  
 چون بعضی را اظهار کنند اهل ایمان دانند بدو حکمت  
 قرآن که باطل است **مقدمه تانی** در قرآن و اثبات  
 لفظ غیبت بسیار استعمال شده و معلوم میشود  
 بتبع آن استعمالات که مراد بغیب مضمون  
 قضیه است که زین پس باشد و نه علم بان ازین است  
 مکتب شده باشد از آن حیثت که چنین است و  
 ازین مضمون قضیه است که علم بان شخصی را یکی از  
 طرفی که طرق به است است نسبت بهردین  
 عاقل مکلف و فرق میان فهم و بلید است که فهم

صل شده ششم

مستند

زود تصور میکند قضیه را و بعد بخلاف آن  
 و کتب م - و فرق میان الهام و تلمیح و وحی است  
 که الهام انداختن الله تعالی است تصور قضیه  
 در دل شخصی در وقت حاجت آن شخص بآن تصور  
 و حکایت انداختن فرشته است تصور قضیه را  
 در ذهن امام زمانه و مانند او در وقت حاجت  
 مثل شب قدر و وحی در غیر اینها نمی باشد و آن  
 انداختن الله تعالی است علم بقضیه که غیب باشد  
 شخصی و آن از پر قسم خالی نیست **قسم اول** بی واسطه  
**قسم ثانی** بواسطه خلق او از و این را تکلم الله تعالی  
 نیز میگویند **قسم ثالث** بواسطه پیغام آوردن فرشته  
 و گاهی لفظ وحی را مخصوص قسم اول و پیغام

قسم اول  
 قسم بی  
 قسم بواسطه

که از آردن فرشته استعمال میکنند و در وقت  
 مقسم را تکلم الله تعالی میگویند و الهام تحدیث و وحی را  
 گاهی در غیر این معانی استعمال میکنند  
 اختلاف عقلا بر سه قسم است **اول** حقیقی مستقر  
**ثانی** حقیقی غیر مستقر **ثالث** غیر حقیقی و مراد حقیقی آنست  
 که احدی للمخالفین انکار معلوم خود نکرده باشد  
 در آن روز و نزاع لفظی نیز نباشد و مراد مستقر آنست  
 که باقی توانند مانند هر چیزی که محظی در آن پیدا بجز  
 مصیبت بان رسیده از تصور و حفظ و آنست  
 و قضیه مختلف فیها با اختلاف حقیقی مستقر  
 غیب است نسبت به روزی و آن برود  
 قسم است **قسم اول** آنست که عامه مکلفین را

مدخل مطلق

قسم اول

فصل اول  
 در بیان

۱

بعلم آن احتیاج هست مثل علم بمثل مرفوعه  
الله و صفات او و علم بمسائل میراث و قضا  
و امثال آنها و این قسم در علیات نفسی  
شرعی خوانند و رسول میگویند بواسطه بیان این  
و نهی از اختلاف بی علم بومی درین قسم و این نهی  
متنوع شده در بیج شرعی و در آیات قرآن تغییر از  
قبول این نهی جمله ابرهیم علیه السلام و اسلام شده  
و تغییر از حد این با شترک شده **قسم ثانی** است  
که عامه مکلفین را بعلم آن احتیاج نیست  
مثل علم بانیکه در فلان موضع قبله بطرف کدام  
گومت یا قیمت چیست یا تفاوت میان  
قیمت فلان و فلان چه قدر است و امثال

اینجا

الوجه

و در این

الکما

اینها را محل حکم شرعی خوانند و اختلاف درین  
قسم بسبب ظن مجوز است نه در قسم اول  
**مسئله** بدان ای جمله در اشتراک اند که  
مسئله در بیان از جهلت و بعد از پیوستن  
میگوش شده و نخواهد شد و معنی اینست  
علم بعیب بیومی نداشت پس اگر مسکن  
مکلی ضروری باشد و نزد دیگر می ضروری باشد  
و مخالفت کند یا بنحیل ضرورت نیز چنانچه  
در مسکن ترجیح بلا مرجح واقع شده در  
کتاب موافقت یا بمقداتی پس در رفع  
اختلاف حقیقی مستقر احتیاج بومی  
بر مثل و اینها نخواهند داشت خصوصاً

سند

انکه نزد او ضرورت و این خلاف محکمت  
 قرآن و محکمت این است که در کتاب و محکمت  
 اخلاقی است پس اگر کسی گوید که علم حقیقی  
 بقیضه مختلف فیها یا اختلاف حقیقی مستقر بر احد  
 صاحب اشرف حاصل شده باشد تقلیدت <sup>حق</sup> خواهد  
 نسبت با بول خیالی کرده خواهد بود باطل <sup>حق</sup> تعریف  
 در مقدمه اولی گفتیم و ندانسته خواهد بود که  
 وجه ضرورت در هر زمانی امامی معصوم <sup>مفروض</sup>  
 الطاعه از جانب الله تعالی که عالم باشد هر <sup>مختلف</sup>  
 فیما و محتاج الیهما و اگر نبود یا نصاری با وی <sup>سکونید</sup>  
 که علم هیچ شریعت موسمی یا عینی موقوف بر علم <sup>تواند</sup>  
 معجز محمد صلی الله علیه و آله و آن نزد امامت <sup>عاجز</sup>

شرح حاصل شود و اینجاست  
 صاحب

سه

خواهد شد از یک در جواب گوید که اوله عقل و نقل  
 از کتاب الله تعالی و رسل الله تعالی مطابقت در <sup>تفاوت</sup>  
 بر الله تعالی بعثت رسل و انزال کتاب حکم کند <sup>مختلف</sup>  
 فیما یا اختلاف حقیقی است <sup>مستقر</sup> بر احد <sup>مفروض</sup>  
 لوانه دفع فساد نوشته اختلاف حقیقی است که <sup>که</sup>  
 نامه مکلفان قبول کنند خلاص شود از <sup>نظرو</sup>  
 حجره و الا فساد را خود ببرد خود او رده <sup>باشند</sup> و عقلی که  
 مسئله در نصیب و جبر و سکوت باشد در <sup>که</sup>  
 پس لامنت در هر اهل شریعی که منوع <sup>نشده</sup>  
 عالمی مجمع کتاب آن شریعت که مفروض <sup>الطاعه</sup>  
 معصوم باشد در تاریخ هر اختلافی <sup>تواند</sup> کرد اگر <sup>جواب</sup>  
 با و کنند و در این شریعت موسمی یا عینی <sup>مختلف</sup>

بی نهایت با اتفاق ما و شما جمیع طوائف جنبه الهی است  
 در جواب این گفته در سوره انفک در من عذره  
 الکتاب بس علم پنج آنها حاصل میشود بی توقف  
 بر علم بتواضع و محضی الله علیه و آله و شما در جواب  
 مستضعفان اهل شریعت سابقه بر موسی و حجج  
 گویند اگر مثل این بر شما این که نسبت به غیر آنچه گفتیم  
 پس برای خود پسندید آنچه برای غیر می پسندید  
**چون این است** بد آنکه این سئله اولین سر و  
 راهت که در آن شیوه امامیه اثناعشریه از غیر  
 ایشان جدا میشوند با سلا و از آنچه گفتیم  
 معلوم میشود و نواصب و تابعان ایشان را که در  
 چه کارند با اسلام بسبب تخریب اختلافی که آن

ر

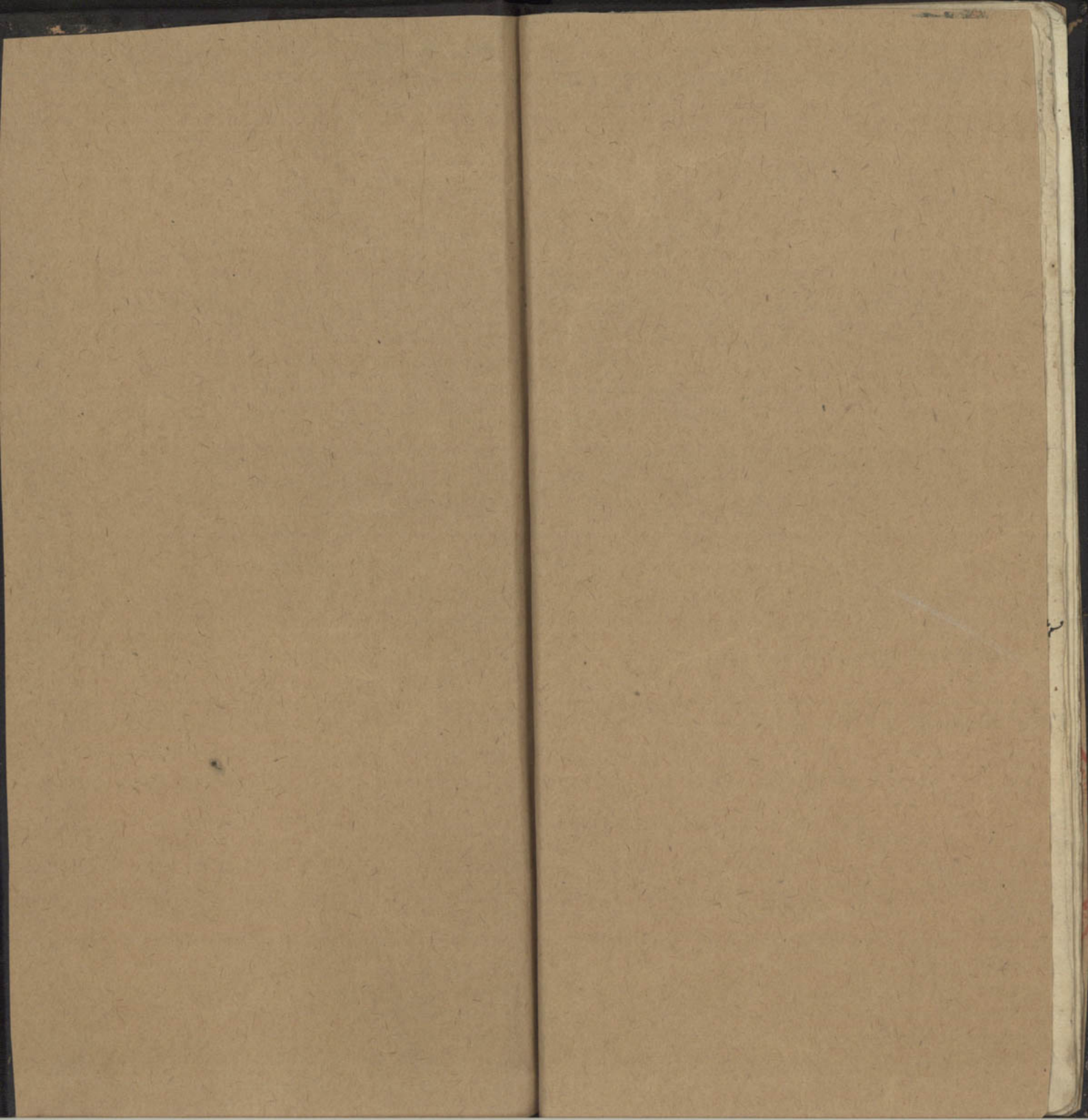
شده از قبل است تفصیل بیان آیات حکمت  
 و احادیث سطر ارجح است و التذکره  
 گفتیم مناسب مقام است و در کافی  
 مذکور است و ما در شیخی ذکر کرده ایم شرح  
 آنها را و در دفع کرده ایم خیالات مخالف آنها را

لا یعلم الغیب الا الله  
 سکتة العبد الضعیف

۲۲۲۲  
 ۲۲  
 ۲

بلع الغایب





خطی

۲